

# انسانی شدن حقوق بشر در پرتوی بکارگیری مفاهیم ایتار و

## صلح واقعی

عباسقلی عسگریان\*

رسول رضایی آدریانی\*\*

### چکیده

جهانی شدن و ابعاد گوناگون آن، افزایش شمار دولتها و سازمانهای بین المللی، گسترش ارتباطات، کوچک شدن جهان و سرانجام دامن گسترده خطرها برای زندگی انسان و محیط زیست آن، از ویژگیهای این جامعه تازه است. هم راستا با این گرایش به سوی هم‌گرایی و اشتراک در سرنوشت، حقوق بین‌الملل بشردوستانه و حقوق بشر نیز به عنوان بازتاب واقعیات جامعه بین‌الملل، از دید ساختاری به حقوق داخلی نزدیک‌تر و نظام‌وار شده، پیوسته دولتها را متعهد ساخته است و در واقع رو به سویی دارد که بیشتر به منافع کل بشریت و منافع ملت‌ها توجه کند تا تنها به دولتها. با توجه به این که مسئله حقوق بشر امروزه در سطح جهانی بسیار مورد توجه قرار گرفته است، در این راستا برخی دولتها به بهانه تعارض با حاکمیت خود حقوق بشر را نادیده گرفته و حکومت به عنوان مدافع حقوق اجتماع و حافظ دوام دولت، در بسیاری موارد محدود شدن حقوق بشر را لازم می‌بینند و حقوق بشر نیز در راه حفظ حیثیت ذاتی انسان، نوع بشر را اولویت می‌بخشد. تلاش برای یافتن نقطه تعادل میان اجرای حقوق بشر و حفاظت از مؤلف‌های سیاسی ملی، منشأ بسیاری از تنش‌های سیاسی در درون دولتها بوده است. این پژوهش سعی دارد به این سوال اساسی پاسخ گوید: که آیا حاکمیت بین‌المللی از حقوق بشر با حاکمیت

\* دانشیار دانشکده روابط بین‌الملل وزارت امور خارجه

\*\* دانشجوی کارشناسی ارشد دانشکده روابط بین‌الملل وزارت امور خارجه (نویسنده مسئول)

دولت‌ها تعارض دارد یا خیر؟ و در واقع چه چالش‌های پیش روی «انسانی شدن حقوق بین الملل» در پرتوی مفهوم حاکمیت دولت وجود خواهد داشت؟ آیا بازگشت به تعالیم فطری انسان همچون صلح و ایثار می‌تواند دیوار بلند حاکمیت دولت‌ها را در بنوردد؟

**کلمات کلیدی:** انسانی شدن حقوق بین الملل، حاکمیت دولت، تعالیم اسلامی و اقتضائات فطری بشری، صلح و ایثار

### مقدمه: انسانی شدن حقوق بین الملل

حقوق بشردوستانه به منظور حمایت از حقوق نوع انسان و واداشتن دولتها به رعایت شأن و مرتبت انسانی تدوین و توسعه یافته است<sup>۱</sup> در وضعیت کنونی که بشریت روح تازه‌ای در حقوق بین‌الملل دمیده است، تحولات ساختاری و توسعه‌ی تدریجی در بخشهایی از این مجموعه قواعد به چشم می‌خورد. با این تغییر رویکرد در جامعه بین‌المللی، یعنی مبنا قرار گرفتن بحث انسانیت و بشریت و امنیت انسانی، موضوع انسانیت با منافع دولتها گره خورده است. دولتها به منافع ملی حیاتی شان به عنوان سازوکاری برای فرار و رهایی از تعهدات و موازین بشردوستانه توسل می‌جویند.

اساس شکل‌گیری حقوق بشردوستانه، محدود کردن آزادی عمل دولتها در جهت انسانی کردن مخاصمات است حقوق بشردوستانه برای آنکه دولتها را به جنگ انسانی ملتزم نماید، از آغاز بر محدودیت کاربرد سلاح به عنوان وسیله جنگی تکیه نموده است. کمیته بین‌المللی صلیب سرخ در خصوص قابلیت اعمال حقوق بشردوستانه بین‌المللی، بیان داشته است که اعمال کنوانسیون‌های ژنو با حاکمیت طرف‌های یک درگیری ارتباطی نمی‌یابد. صرف‌نظر از وضعیت یک سرزمین، کنوانسیون ژنو نسبت به تمامی مواردی اعمال خواهد شد که سرزمین در جریان یک درگیری مسلحانه به اشغال درآمده باشد حقوق بشردوستانه تلاش دارد محدودیت‌هایی را بر نحوه‌ی جنگیدن اعمال نماید. با هدف کاهش اثرات جنگ، در تلاش برای رسیدن به این هدف، حقوق بشردوستانه باید میان الزامات کشورها برای انجام عملیات نظامی مؤثر و نیز مصالح انسانی که اقتضا دارد در رسیدن به اهداف نظامی از تحمیل رنج غیرضروری اجتناب شود، توازن ایجاد نماید.<sup>۲</sup>

<sup>۱</sup> ممتاز، جمشید و رنجریان، امیرحسین، حقوق بین الملل بشر دوستانه، مخاصمات

مسلحانه‌ی داخلی، میزان، ۱۳۸۴، ص ۶۰

ICTY, Prosecutor v. **Dario Kordic**, Case No. IT-95-14/2-T, Judgment. ۲۰۰۱ para 452

در جهانی که تحت سلطه‌ی دولتهاست، مشکل اساسی این است که سازگاری و انطباق بین ارزشهای بشردوستانه و حاکمیت دولتها به آسانی میسر نیست. در نظام دولتها، تنها نگرانی، حاکمیت و منافع ملی است، اما در جهان بینی بشردوستانه، بر اینکه افراد جایگاه و ارزش مستقل از ارتباط آنها با دولتها دارند، تأکید می‌شود. با دفاع از اینکه بشر به واسطه‌ی نوع بشر دارای حقوق و ارزش است، ادعاهای ایجاد شده به وسیله‌ی دولتها با مجموعه‌ای از ادعاهای هنجاری ایجاد شده به وسیله‌ی بشریت در رقابت و تضادند؛ چرا که مورد اخیر نه تنها ادعاهایی که دولتها از حقوق نامحدود برای تعقیب و دفاع از منافع ملی خود دارند را به چالش می‌کشند، بلکه این تعقیبها باستی با احترام به سعادت و رفاه افراد بشر باشد. از این رو، هنجارهای بشردوستانه، حاکمیت و منافع ملی دولتها را محدود و حق توسل به زور و قدرت را نیز محدود می‌نماید.

حاکمیت، منشأ حقوق بین الملل دولت محور است. دولتها در بعضی موارد معین و به نفع نظم بین المللی، برخی محدودیتها نسبت به حاکمیتشان را می‌پذیرند و با تحدید حاکمیت خود به نفع منافع مشترک، نظم حقوقی بین المللی را پایه‌ریزی می‌کنند. بنابراین، نظم مزبور عمدتاً از محدود شدن ارادی حاکمیت دولتها پدید می‌آید واقعیت این است که در جامعه بین المللی کنونی، اعمال حاکمیت امری مطلق نیست بلکه حاکمیت، به واسطه موازین و قواعد حقوق بین الملل محدود می‌شود محدودیتی که گاه با تراضی خود دولتها و گاه بر مبنای واقعیتها و ضروریات زیست بین المللی پدیدار می‌شود.<sup>۲</sup>

تنش میان موازین حقوق بشردوستانه و حاکمیت، خود به معنی تضاد مطلق

<sup>۲</sup> دیوان کیفری بین المللی برای یوگسلاوی سابق در پرونده‌ی کوردیچ اظهار داشت توجیهی برای نقض جدی حقوق بشردوستانه‌ی بین المللی نمی‌باشد. از این رو عملیات دفاعی فی نفسه عذر موجه برای استثناء و معاف نمودن از مسؤولیت کیفری بین المللی نیست بنابراین دیوان استدلال وکیل متهمان مبنی بر اینکه کرواتهای بوسنی، در مقابل تهاجم نیروهای مسلمان به دفاع مشروع متوسل شده‌اند، پس نمی‌توان آن‌ها را گناهکار شناخت، رد کرد.

<sup>۳</sup> میرزایی ینگجه، سعید. **تحول مفهوم حاکمیت در سازمان ملل متحد**، تهران: وزارت امور خارجه، ۱۳۷۳، ص ۷

بین آنها نمی‌باشد. دولت‌ها با ادعای خدمت به رفاه افراد ساکن در قلمرو خود، تا حدودی مشروعیت به دست می‌آورد و در حقیقت حفاظت از منافع ملی را که در پرتوی حفظ حاکمیت به دست می‌آید را بهترین را برای حفاظت از افراد می‌دانند. بشردوستان در ست برعکس، در درجه نخست نگران افراد هستند و معتقدند که دولت‌ها باید در چارچوب رفتار انسانی، بدون در نظر گرفتن شهروند بودن افراد، رفتار یکسان و بدون تبعیض با آنها داشته باشند.

حقوق بین الملل محصول بازیگرانی است که اساساً قلبشان منافع ملی است. تعقیب منافع ملی، نمادی از حاکمیت دولت‌هاست، دولت‌ها همیشه تأکید دارند که منافع ملی آنها بر اصول بشردوستانه ترجیح دارد. دولت‌ها بیش از هر زمان دیگر نسبت به استقلال حاکمیت‌شان آگاه‌تر شده و مطابق حقوق بین‌الملل یا حداقل محدودیت‌های ناشی از آن، در ادعای حقوقشان مصمم‌تر شده‌اند.

دولت‌ها در رویارویی با تهدیدات امنیتی و به خطر افتادن منافع ملی حیاتی خود، به انواع اقدامات و عملیات‌ها روی می‌آورند. در واقع توسل به منافع ملی و حاکمیتی، یک خلاء حقوقی را موجب شده و تا حدی به رعایت و حتی اجرای قواعد حقوق بین‌الملل لطمه وارد کرده است تا جایی که به قول هانس‌جی مورگنتا که از منافع ملی و مفهوم حاکمیت دولت‌ها دفاع می‌نماید، تعهدات قانونی بایستی در مقابل منافع ملی کمر تعظیم فرود آورند.<sup>۴</sup>

به هر روی به رغم آنکه دلایل امنیتی همواره محدودیت‌هایی را برای موازین حقوق بشردوستانه به دنبال خواهد داشت، این موازین و هنجارها را نمی‌توان بر اساس دلایل امنیتی غیرمنطقی محدود نمود. در توسل به منافع حاکمیتی، همواره این خطر وجود دارد که دولت‌ها به نام امنیت و منافع ملی، آزادی‌های اساسی را قربانی نمایند. تضمین حفاظت از دولت‌ها و حق آنها برای بقا، حقی جوهری و ذاتی است، اما اجرای آن منوط به رعایت حقوق جنگ و اجرای موازین

<sup>۴</sup> Morgenthau, H.J. **In Defense of National Interest**, New York, Alfred A. Knopf. 1951.

آمره حقوق بین‌الملل بشردو ستانه خواهد بود. هیچ دولتی نمی‌تواند به بهانه اقدام برای حفاظت از منافع حاکمیتی و بقای خود کرامت انسان‌ها و اصول بشریت را زیر پا بگذارد. از این روی بند نخست ماده ۳ پروتکل دوم الحاقی به کنوانسیون‌های ژنو بر این نکته اشعار دارد که هیچ یک از مواد این پروتکل نباید به منظور تأثیر گذاشتن بر حاکمیت یک دولت یا مسؤولیت یک حکومت، به هر روشی هر چند قانونی، برای حفظ یا اعاده‌ی مجدد قانون یا دفاع از وحدت ملی یا تمامیت ارضی آن دولت مورد استناد قرار گیرد.

از منظر حقوق بشردوستانه، تنها هدف مشروعی که دولت‌ها بایستی در انجام و اجرای آن در طی جنگ تلاش کنند، تضعیف و توقف نیروی نظامی دشمن و خارج کردن رزمنده از حالت جنگ و توان ادامه‌ی کارزار است (اعلامیه سنپترزبورگ ۱۸۶۸). حقوق ناظر بر درگیری‌های مسلحانه، بر عدم کاربرد سلاح‌ها و مواد منفجره یا شیوه‌های جنگی که موجب لطمه شدید و غیر ضروری می‌گردد، تأکید دارد. حقی که پیش از این، دولت‌ها به صورت نامحدود برای خود قائل بودند و قواعد حقوقی نیز چشم‌داشتی به محدودیت آن نداشت، ولی اکنون در قالب حقوق بشردو ستانه، صورت‌بندی متوازن و متعادل یافته است. یعنی همان توازن ملاحظات نظامی و ضرورت‌های بشردوستانه.<sup>۵</sup>

از این روی برآن آمدیم تا در وهله اول چالش‌هایی را که حقوق بین‌المللی بشردو ستانه متوجه شئونات حاکمیتی دولت‌ها نموده است را بر شماریم و آنگاه به تأثیرات مفهوم حاکمیت و اقتضانات جهان امروز بر انسانی شدن حقوق بین‌الملل بپردازیم:

### ۱- چالش‌هایی که اقتضانات فطری بشری متوجه شئونات حاکمیتی

دولت‌ها نموده است

#### ۱-۱) اصل تفکیک نظامیان از غیر نظامیان

<sup>۵</sup> راجرز، آنتونی؛ مالرب، پل، قواعد کاربردی حقوق مخاصمات مسلحانه، برگردان: کمیته‌ی ملی حقوق بشردوستانه، امیرکبیر، ۱۳۸۲، ص ۳۴

اصل تفکیک بین اهداف نظامی و غیرنظامی که گاه اصل تبعیض یا تمییز نیز خوانده می‌شود، اصول انسان دوستانه را به قواعد حاکم بر رفتار متخصصان پیوند می‌دهد و در واقع افسارگسیختگی دولت‌ها را تعدیل نموده است. بر اساس این اصل، حملات کورکورانه، احتمالی و غیر تبعیضانه و نیز ورود خسارات تبعی به افراد غیر نظامی ممنوع می‌باشد. متخصصین هرگز نباید غیر نظامیان را هدف حمله قرار دهند و در نتیجه، نباید از سلاح‌هایی استفاده کنند که قادر به تمییز بین اهداف غیر نظامی و نظامی نیست.<sup>۶</sup>

یکی از دلایل عملی الزام‌آور برای رعایت قواعد حقوق بشر دوستانه، ضرورت حمایت از جمعیت غیر نظامی، در منطقه‌ی جنگی و مناطق مسکونی است. لذا تفکیک نادرست بین نظامیان و غیر نظامیان مانع از اعمال قواعد رفتاری حقوق مخاصمات مسلحانه بر کلیه‌ی کسانی است که به نوعی در مخاصمه درگیر شده‌اند. برای تحقق این امر لازم است تسلیحاتی که طرفین به آن متوسل می‌شوند به شیوه‌ی مورد استفاده قرارگیرد که متضمن تفکیک میان رزمندگان و غیرنظامیان باشند. از همین روست که یکی دیگر از اصولی بنیادین حقوق بشر دوستانه اصل تفکیک بین اهداف نظامی و غیرنظامی است. این اصل که در ماده ۴۸ پروتکل الحاقی به کنوانسیون‌های چهارگانه ژنو ذکر شده است. دیوان پس از بررسی‌های لازم در بندهای ۷۴ تا ۸۷ ق ضمیمه بکارگیری سلاح‌های هسته‌ای (۱۹۹۶) بیان می‌دارد دیوان بی‌تردید اصل تفکیک را از قواعد عرفی مسلم می‌داند.<sup>۷</sup> دیوان در خصوص

---

<sup>۶</sup> آلمان در فاصله‌ی بین سپتامبر ۱۹۴۴ و مارس ۱۹۴۵، حدود پانصد و هجده فروند راکت v2 را بر سر لندن فرو ریخت. خطای فزاینده‌ی هفده کیلومتری در هدفگیری آنها سبب شد که آثار آنها به اهداف نظام محدود نشده و حدود دویست هزار منزل مسکونی تخریب و قریب به بیست و یک هزار قربانی غیر نظامی بر جای که خطای هدفگیری آنها کمتر از پنجاه متر (tomahawk missiles) حتی موشک‌های توماهاوک می‌باشد نیز احتمال نقض اصل تفکیک را از بین نمی‌برد ([http://www.cdiss.org/v\\_campagib.html](http://www.cdiss.org/v_campagib.html)).

<sup>۷</sup> Summaries of Judgments, Advisory Opinions and Orders of the International Court of Justice, **Legality Of The Threat Or Use Of Nuclear Weapons** (1996), at p. 94, para 74-87.

قواعد حاکم بر پرسش مطروحه در رای چنین بیان می‌دارد: دیوان پس از بررسی تحول تاریخی این شاخه از قواعد که در اصل قوانین و عرفهای جنگی و سپس به عنوان حقوق بشردوستانه شناخته می‌شود و اصل حمایت از جمعیت‌های غیرنظامی [اصل تفکیک] را قابل اعمال بر پرسش مطروحه می‌داند و حتی فراتر از آن برخی قضاات دیوان آن را یک قاعده آمره بین‌المللی دانسته‌اند یا آن را اصلی مطلق خوانده‌اند.

لذا اگر جنگی سبب بروز تلفات و جراحات در میان جمعیت غیرنظامی بویژه از میان زنان و کودکان گردیده باشد، و یا مواضع غیرنظامی و مسکونی را هدف قرار دهد وفق اعلامیه شانزدهم سپتامبر ۱۹۲۴ جامعه ملل، در حمایت از کودکان که تحت عنوان اعلامیه ژنو تصویب شده و نیز اعلامیه حقوق کودک مصوب بیستم نوامبر ۱۹۵۹، و همچنین اعلامیه مجمع عمومی سازمان ملل متحد در چهاردهم دسامبر ۱۹۷۴، مربوط به حمایت از زنان و کودکان در مواقع بحرانی و مخاصمات مسلحانه و ماده ۷۷ پروتکل نخست الحاقی به کنوانسیون‌های ژنو ۱۹۷۷ در خصوص احترام ویژه نسبت کودکان در برابر هر شکل از حمله غیرمحرمانه؛ در تضاد است. همچنین در قطع‌نامه‌های ۲۴۴۴ نوزدهم دسامبر ۱۹۶۸، ۲۵۹۷ شانزدهم دسامبر ۱۹۶۹، ۲۶۷۴ و ۲۶۷۵ نهم دسامبر ۱۹۷۰ در خصوص حمایت از حقوق بشر و اصول بنیادین راجع به حمایت از افراد غیرنظامی در زمان مخاصمات مسلحانه نیز این رویکرد مورد اشاره قرار گرفته است. در حالی که این اسناد قاطع و الزام‌آور زمینه هرگونه تعرض به غیر نظامیان را در مخاصمات میان کشورها ممنوع کرده است.

## ۲-۱ اصل ضرورت و تناسب

از دیگر اصول حقوق بشردوستانه، اصل تناسب است که ریشه در حقوق عرفی دارد. به موجب این اصل، انجام حمله‌ای که تلفات جنبی مورد انتظار آن در مقایسه با ارزش هدف نظامی بیش از حد باشد، ممنوع است. قاعده‌ی تناسب، که مبتنی بر منع انهدام نامحدود و یا حمله به افراد و اهداف غیرنظامی است، در رابطه با سلاح‌هایی موضوعیت می‌یابد که عدم ممنوعیت توصل به آنها قطعی بوده، ضمن



اینکه لازم است هدفی که برای حمله انتخاب شده است، هدفی نظامی و در چارچوب مفهوم حقوق بشردوستانه باشد. به این ترتیب، اگر تلفات جنبی غیر نظامی یک هدف مشروع، با هدف نظامی خاص حمله نامتناسب باشد، چنین هدفی نمیتواند مورد حمله قرار گیرد.

در خصوص ضرورت رعایت اصل ضرورت و تناسب، دیوان بین المللی دادگستری به کرات در آرای خویش مورد استفاده و استناد قرار داده که نشان از جایگان این اصل در نظر دیوان دارد. همچنین که پیش نویس طرح مسئولیت بین المللی دولت‌ها، در ماده ۵۱ خود، به طور دقیق به این مسئله پرداخته است و هیچ جای شبهه نمی‌گذارد که در صورت اتخاذ اقدامات متقابل نامتناسب، می‌تواند مسئولیت دولتی که به آنها مبادرت ورزیده حاصل شود. طبق این ماده اقدامات متقابل باید با زیان وارده متناسب باشند و با توجه به شدت فعل متخلفانه و حقوق مورد بحث انجام شوند.<sup>۸</sup> دیوان دائمی بین المللی دادگستری در قضیه ماورماتیس و دیوان بین المللی دادگستری در قضیه تنگه‌ی کورفو این اصول را اصول اولیه‌ی حقوق بین الملل و بشریت<sup>۹</sup> و در قضیه‌ی نیکاراگوئه، اصول کلی بنیادین حقوق بشردوستانه نامگذاری کرده است.

دیوان در پاراگراف ۱۸۷ رای نیکاراگوئه و نیز در پاراگراف ۴۱ رای مشورتی کاربرد سلاح‌های هسته‌ای (۱۹۹۶) اعلام می‌کند که "اگر در حمله مسلحانه‌ای، دولتی بخواهد از دفاع مشروع استفاده کند باید دو اصل تناسب و ضرورت را رعایت نماید."<sup>۱۰</sup> همچنین مسئله تناسب در قضیه مجارستان اسلواکی ۱۹۹۷ مورد نظر

<sup>۸</sup> **International Law Commission Report**, A/56/10 August 2001, article 51: "Countermeasures must be commensurate with the injury suffered, taking into account the gravity of the internationally wrongful act and the rights in question."

<sup>۹</sup> (ICJ Rep, 1949: 10 and PCIJ Rep1924: 16

<sup>۱۰</sup> **Military and Paramilitary Activities in and Against Nicaragua** (Nicaragua v. United States), I.C.J Reports, 1986, The prohibition of the use of force, and the right of self-defence (paras. 187 to 201)

دیوان بود و بصراحت اعلام داشت که " تاثیرات اقدام متقابل با زیان وارده متنا سب باشد و به حقوق مورد بحث هم توجه شود.<sup>۱۱</sup> کاملاً روشن است که اقدامات نظامی به نقاط مسکونی و غیر نظامی با توجیه اعمال حاکمیت از سوی دولت‌ها، از هیچ وجهی برخوردار نخواهد بود.

### ۳-۱ اصل منع ایجاد درد و رنج بیهوده و غیر ضروری

یکی از اصول مسلم عرف بین‌المللی اصل ممنوعیت تحمیل رنج و درد غیر لازم بر رزمندگان است. طبق این اصل، نمیتوان از سلاح‌هایی استفاده کرد که موجب صدمه یا رنج و درد بیش از حد می‌شوند. از این رو، آزادی دولت‌ها در انتخاب وسایل و شیوه‌های جنگی نامحدود نیست. دیوان ضمن اشاره به اصول حقوق بین‌الملل مشتق از عرفهای تثبیت شده یا اصول انسانیت و یا ندای وجدان عمومی، مندرج در شرط مارتنس، تأکید می‌نماید که حقوق بشردوستانه در همان مراحل اولیه‌ی شکل‌گیری، بعضی انواع سلاح‌ها را، یا به خاطر آثار آنها و یا به خاطر تحمیل رنج و درد غیر ضروری بر رزمندگان ممنوع ساخته است. علامیه ۱۸۶۸ سنپترزبورگ نیز، استفاده از سلاح‌هایی را که به طور بیهوده رنج و درد از کار افتادگان را تشدید نماید و یا مرگ آنان را اجتناب ناپذیر سازد محکوم می‌نماید.

## ۲- مفاهیم فطری بشری و تاثیر آن بر انسانی شدن حقوق بین‌الملل

### ۲-۱) ابهام در اصل ضرورت نظامی

حقوق بشردوستانه از فرد در برابر خشونت دولتی حمایت می‌کند. حال آنکه فناوری‌های نوین، گزینه‌های نامحدود در اختیار دولت‌ها قرار می‌دهند، که در چارچوب اصول حقوق بشردوستانه نمی‌توانند مورد استفاده قرار گیرند. ولی با استفاده از اصل ضرورت نظامی توجیه می‌شوند. اساس موازین حقوق بشردوستانه بر نامحدود بودن حق‌گزینش و به کارگیری ابزارها و فنون جنگی استوار است که خود به عنوان قاعده‌ی آمره و عام‌الشمول حقوقی تلقی می‌شود حال آنکه از آنجایی

<sup>۱۱</sup> **Gabcikovo-Nagymaros Project** (Hungary/Slovakia), I.C.J. Reports 1997, p. 7.

که این اصل تا حدی بسیار زیادی مبهم است می‌تواند دستاویزی برای اعمال موسع صلاحیت‌های حاکمیتی دولت قرار بگیرد و همه‌ی دستاوردهای حقوق بشردوستانه را به مخاطره اندازد، به نظر می‌رسد سازش میان قواعد حقوق بشردوستانه و ضرورت نظامی بسیار مشکل باشد. بنابراین اسناد حقوق بین‌الملل بشردوستانه برای استناد به عامل ضرورت نظامی جنبه‌ی استثنایی قائل شده و از ضرورت نظامی تعریف محدودتری تحت عنوان ( ضرورت مبرم نظامی) ارائه می‌نماید.<sup>۱۲</sup> در حقوق بشردوستانه، حق حیات و بقا و منافع ملی حیاتی را می‌توان از ضرورت نظامی در برابر آنچه توسل به زور باید مراعات نماید، به دست آورد. فایده‌ی نظامی باید با بقای دولت یا احتراز از ایراد درد و رنج گسترده و شدید بر جمعیت خود مربوط باشد و هیچ روش دیگری برای انهدام این هدف نظامی در دسترس نباشد. طبق ماده‌ی ۲۵ پیش‌نویس کمیسیون حقوق بین‌الملل در مورد مسؤولیت

بین‌المللی دولت‌ها،<sup>۱۳</sup> یک عمل اگر تنها وسیله دولت برای حفاظت از منفعت حیاتی در برابر خطر شدید و قریب الوقوع باشد، بر اساس اصل ضرورت توجیه می‌شود در واقع همین اصل ضرورت، عدول از حقوق بشردوستانه را توسط دولت‌ها توجیه می‌کند. به این ترتیب اقداماتی که غیرقانونی نیستند را منع می‌کند؛ مشروط بر اینکه آن اقدامات برای تحقق اهداف مشروع ضروری نباشند. در عمل دولت‌ها با تفسیری گسترده از ضرورت نظامی، سیاست نظامی نامحدود را مشروعیت می‌بخشند و با توسل به آن هر مقدار از نیرو و توان را برای وادار کردن کامل دشمن به تسلیم و یا وارد کردن هزینه‌ها از حیث لطمه به جان و مال به کار می‌گیرند، اما ضرورت نظامی را نمی‌توان به عنوان مستمسکی برای تعلیق حقوق مخاصمات مسلحانه و همچنین برای توجیه اهمال و بی‌مبالاتی رفتار دولت قرار داد

<sup>۱۲</sup> ماده‌ی ۵۴ کنوانسیون چهارم لاهه ۱۹۰۷ ماده‌ی ۲۳، ماده‌ی ۱۸ کنوانسیون اول کنوانسیون‌های چهارگانه‌ی ژنو ۱۹۴۹، ماده‌ی ۸ کنوانسیون سوم ژنو ۱۹۴۹ و پروتکل الحاقی اول به کنوانسیون‌های چهارگانه‌ی ژنو ۱۹۷۷

<sup>۱۳</sup> International Law Commission, Draft Articles on Responsibility for Internationally Wrongful Acts, Adopted by the ILC at its Fifty-Third Session, 2001.

چنان که در فرهنگ ایثار و از خود گذشتگی اسلامی حقوق جنگ مبرری برای هر گونه عمل جنایتکارانه نیست.

## ۲-۲) ابهام در مفهوم دفاع مشروع پیشگیرانه

اصل دفاع مشروع یا دفاع از خود، مهم‌ترین استثنا بر قاعده منع تهدید یا توسل به زور مسلحانه پس از تدوین منشور ملل متحد و تأسیس سازمان ملل متحد محسوب می‌شود. بر این اساس، دولت‌ها در صورت قرار گرفتن در معرض حمله مسلحانه حق دارند تا زمانی که شورای امنیت اقدامات لازم را به عمل آورد با استفاده از قوای نظامی از خود دفاع کنند.

این دفاع می‌تواند فردی یا جمعی باشد ولی در هر حال باید از حد ضرورت خارج نشود، با فوریت انجام گیرد و تناسب قوای به کار گرفته شده برای دفع حمله رعایت شود.

وقایع ۱۱ سپتامبر ۲۰۰۱ همچنان که بر بسیاری از دیگر قواعد حقوق بین‌الملل تأثیرات عمیقی نهاده است، بر این اصل نیز تأثیر گذاشته و تلقی حملات تروریستی به عنوان حملات مسلحانه، تفسیر گسترده‌ای از این اصل را موجب شده است از این روی این تفسیر موسع محملی برای نادیده انگاشتن جنبه‌های انسانی حقوق بین‌الملل قرار گرفته است. در این راستا برخی دولت‌ها به دفاع مشروع نه تنها در زمان جنگ و درگیری مسلحانه یا وجود حالت جنگی استناد می‌کنند بلکه با تفسیر موسع از حمله مسلحانه، دامنه دفاع مشروع را گسترش می‌دهند. برای مثال ایالات متحده معتقد است (قواعد درگیری زمان صلح این کشور متکی بر حق طبیعی دفاع مشروع است) و علاوه بر مشاهده اقدام خصمانه، حتی وجود نیت خصمانه برای توسل به دفاع مشروع کفایت می‌کند<sup>۱۴</sup> و یا به عنوان مثالی دیگر اسرائیل بمباران راکتور اتمی عراق در ۱۹۸۱ را با استناد به دفاع مشروع

<sup>۱۵</sup> گزارش وزیر دفاع ایالات متحده به کنگره در مورد ترتیبات امنیتی در خلیج فارس، ۱۵ ژوئن ۱۹۸۷، در آندره گاتوی و ناتالینو روزنیتی (ویرایشگران)، جنگ ایران و عراق (۱۹۸۸-۱۹۸۰) و حقوق جنگ دریایی، ترجمه حمیدرضا ملک محمدی نوری و دیگران، تهران: دفتر مطالعات سیاسی و بین‌المللی، ۱۳۷۴، صص ۲۰۶-۲۰۵

پیشگیرانه توجیه کرد چرا که مدعی بود از راکتور مزبور برای تولید بمب اتمی استفاده خواهد شد و آن بمبها بر ضد اسرائیل به کار خواهد رفت.

حالا آن که موضوع مشروعیت کاربرد سلاح‌های هسته‌ای توسط دیوان بین‌المللی دادگستری در رأی ۱۹۹۶ مورد بررسی قرار گرفت. به نظر دیوان (ماهیت سلاح‌های هسته‌ای و خطرات گسترده مرتبط با آنها ملاحظات دیگری است که دولت‌هایی که اعتقاد دارند در چارچوب دفاع مشروع می‌توان به پاسخ هسته‌ای با رعایت تناسب متوسل شد باید آنرا مورد توجه قرار دهند).<sup>۱۵</sup> لذا در بند «د» رأی یاد شده، قضات دیوان به اتفاق آرا اعلام می‌دارند که (تهدید یا استفاده از سلاح‌های هسته‌ای باید با مقتضیات حقوق بین‌الملل مربوط به مخاصمات مسلحانه، به ویژه اصول و مقررات حقوق بین‌الملل انسان دوستانه و قیود مندرج در معاهدات و دیگر تعهدات موجود پیرامون سلاح‌های هسته‌ای نیز سازگار باشد).

تا قبل از حملات ۱۱ سپتامبر دفاع مشروع تنها براساس حمله مسلحانه به یک دولت قانونی شمرده می‌شد؛ دولت متجاوز مشخص بود؛ هدف از دفاع، دفع تجاوز بود و تنها تا پایان تجاوز ادامه می‌یافت. اما در وضعیت ایجاد شده همه این موارد دچار ابهام شده است. برای مثال، روسیه مداخله نظامی در دره رانکیسی<sup>۱۶</sup> در گرجستان و دفع حملات تروریستی را بر اساس توسل به حق دفاع مشروع توجیه کرده است؛ ادعایی که اتحادیه اروپا آن را مردود شمرده است. همچنین ایالات متحده این حملات را محکوم کرده و اعلام داشته است که هیچ عذری را برای به مخاطره افکندن ثبات و تمامیت ارضی گرجستان نمی‌پذیرد.

مثال‌های فوق همگی به معنی گسترش دامنه حق دفاع مشروع است که اثر مخربی بر نظم حقوقی بین‌المللی و روند انسانی شدن حقوق بین‌الملل خواهد داشت و همچنین دستاویزی برای دولت‌های قدرتمند قرار خواهد گرفت تا در سایه‌ی آن اقدامات زورمدارانه‌ی خود را که از قضا جامعه‌ی انسانی را نیز متأثر می‌سازد توجیه

<sup>۱۵</sup> ICJ Reports.1996,para.105

<sup>۱۶</sup> Rankissi Gorge

کنند.

چرا که مطابق بند اول و نیز بند چهارم ماده ۵۰ طرح مسئولیت دولت‌ها، اقدامات متقابل که تحت عنوان دفاع مشروع اتخاذ می‌شوند، نباید به ترتیب تعهد به عدم تهدید و توسل به زور طبق منشور<sup>۱۷</sup> و نیز تعهدات ناشی از قواعد آمره حقوق بین‌الملل عام<sup>۱۸</sup> را تحت تاثیر قرار دهد در صورتی که پیشتر گفته شد، منع توسل به زور و تجاوز به اسم دفاع مشروع ناقض این اصل حقوقی است.

در شرایط فعلی به نظر می‌رسد کمک و همدستی با تروریسم بین‌المللی «حمله مسلحانه» برابر دانسته شده و طیف دولت‌های مسئول برای اعمال تروریستی نیز بسیار گسترده شده است زیرا شبکه تروریست‌های در بسیاری از کشورها پراکنده هستند ولی آیا تمامی این کشورها می‌توانند هدف حمله قرار گیرند؟

۸۰

## ۲-۳) پدیده‌ی رو به تزاید تروریسم:

به طور خلاصه، ترور را می‌توان وحشت آفرینی (همراه با پیام) و اعمال یا تهدید به اعمال خشونت و زور علیه افراد «بی‌گناه غیردرگیر در امور جنگی، به صورتی برنامه‌ریزی (حساب/ارزیابی) شده، مخفیانه و غافلگیرانه، خارج از چارچوب قانون (مجرمانه) به منظور دستیابی به هدفی سیاسی تعریف کرد.

بسیاری از مطالعات در این حوزه، به نوعی با بررسی علمی تعامل بین حقوق بین‌الملل بشردوستانه و امنیت انسانی ارتباط یافته است در هر صورت نا اطمینانی و آنچه ارزیابی «غیرعقلایی» مخاطره از سوی افراد نامیده شده است، هزینه‌هایی فراتر از هزینه‌های متعارف ایجاد می‌کند و مطلوبیت را بسیار فراتر از انتظار محاسبه پذیر زیان‌ها کاهش می‌دهند. درک این هزینه به همراه تاثیر منفی «ترس و تنفر» که امری ذهنی و درونی و مستقل از تولید است احتمال دارد خساراتی را ایجاد کند

<sup>۱۷</sup> International Law Commission Report, A/56/10 August 2001, article 50, "para 1: Countermeasures shall not affect: a: The obligation to refrain from the threat or use of force as embodied in the Charter of the United Nations."

<sup>۱۸</sup> Ibid. Article 50, para 1, "Countermeasures shall not affect :d: Other obligations under preemptory norms of general international law."

که بسیار بیشتر از هزینه‌های مستقیم وارده باشد از این روی تأثیرات سوئی که پدیده‌ی تروریسم در دنیای امروز بر انسانی شدن حقوق بین‌الملل وارد آورده است بسیار معتنا به است. تروریسم امروز در شکل تحول یافته‌ی امروزیش در قامت یک نهاد غیرمستول و بی‌تفاوت به میثاق‌های حقوق بشری ظاهر شده است و تلاش‌های جامعه‌ی جهانی در عرصه‌ی انسانی شدن حقوق بین‌الملل را یک سره با چالش مواجه کرده است.

تروریسم تکفیری امروز که در قالب داعش به حد اعلای تجلی رسیده است مفاهیم خاص خود را از حقوق بشر دنبال می‌کند این بر ساخته‌های ذهنی که منبعث از مذهب تکفیر است حقوق بشر را تنها برآمده از پوسته‌های ظاهری و تلقیات وهم انگیز از دین برمی‌شمرد از این روست که به خود اجازه می‌دهد انسانی را به صرف هم آوا نبودن با تفکرات تکفیری به شکل علنی گردن بزند و از آن مهم تر این عمل را همراستا با تعالیم دینی و در جهت تحقق حقوق اولیه‌ی سایر انسانها تلقی نماید.

در این خصوص به نظر می‌رسد تلاشهای کمیسیون حقوق بین‌الملل در پیش نویس طرح مسئولیت دولت در خصوص گنجاندن خسارت‌های تنبیهی برای زیان‌های مشدد به قواعد آمره و آسیب به نوع انسان بی‌ثمر مانده است مخبر ویژه کمیسیون آقای گارسیا آمادور در سال ۱۹۵۶ بر این باور بود:

هدف از جبران خسارت ضرورتاً برگرداندن وضع به حالت سابق و اعطای غرامت برای خسارت‌های مادی نیست. جبران خسارت علاوه بر ترمیم می‌بایست دارای کارکرد تنبیهی نیز باشد. در پاره‌ای از قضایا، بعضی از اقدامات می‌بایست واجد خصیصهٔ جزایی در نظر گرفته شوند و مرتکب آن مسؤولیت بیشتری داشته باشد<sup>۱۹</sup>

مواد طرح سابق م سؤولیت دولت در کمیسیون حقوق بین الملل (۱۹۹۶) را که در حقیقت تدوین حقوق عرفی در زمینه مسؤولیت بین المللی دولت است، به عنوان مبنا بپذیریم، ماده ۴۵ آن طرح با عنوان «جلب رضایت» مدخل مناسبی به شمار می آید طبق این بند:

(در صورت نقض فاحش حقوق دولت متضرر، حکم به خساراتی که منعکس کننده شدت ضرر باشد داده خواهد شد). خسارات منعکس کننده شدت ضرر که در (ماده ۴۵) طرح پیشین مسؤولیت دولت مندرج بود، دارای ماهیت استثنایی است. میزان این نوع خسارات بیش از ضرر و زیان واقعی است و هنگامی به دولت زیان دیده پرداخت می شوند که فعل زیانبار، عمدی، ظالمانه، متقلبانه و با سوء نیت انجام شده باشد... در کامن لا این دسته از خسارات به خسارات تریبی معروفند... اگر چه به طور کلی تمامی روش های جبران خسارات — خواه ترمیمی و خواه تنبیهی — کم و بیش مستقیماً برای ممانعت از ارتکاب عمل متخلفانه مفید می باشند، ولی خسارات «منعکس کننده شدت ضرر و زیان» به طور اخص دارای چنین وظیفه پیشگیرانه ای هستند و در صورت تصویب نهایی در سال ۲۰۰۱ می توانستند محمل مناسبی برای انسانی شده حقوق بین الملل قرار گیرند چرا که در واقع به نوعی کارکردهای جزایی حقوق داخلی را وارد حقوق بین الملل می نمودند و از این حیث محاکم بین المللی می توانستند با پدیدهی تروریسم برخورد جدی تری بنمایند.<sup>۲۰</sup>

#### ۲-۴) نسبیّت گرایي فرهنگي:

مفهوم نسبیّت فرهنگی همواره به عنوان دست آویز حاکمان و دولتمردان، برای عدول از ارزش های حقوق بشری در صحنه حقوق و روابط بین الملل بوده است. نسبیّت فرهنگی با بار فلسفی حتی در سازمان های بین المللی (همچون سازمان ملل متحد)، اولاً که دارای اهمیت بسیاری است، و ثانیاً باید در روشن سازی آن کوشش

<sup>۲۰</sup> Ibid.comentary of Article46.para81



وافر نمود.

درواقع نسبیت فرهنگی، متشکل از دو مفهوم مردم شناسانه<sup>۲۱</sup> و جامعه شناسانه<sup>۲۲</sup> است، در واقع این مفهوم همانند پست مدرنیسم معتقد به بدیهی فرض کردن برخی اصول (همانند اصول حقوق بشر) نیست، چراکه فرهنگ‌ها متشکل از ترکیبات گوناگون و متفاوت و بسیار وسیعی از اولویت‌ها و ارزش‌ها و ارجحیت‌ها و اصول اخلاقی می‌باشد که نمی‌توان آن را در همه زمان‌ها و همه مکان‌ها به کار برد. علی‌هذا این مفهوم به عنوان مخالف درجه یک جهان شمولی حقوق بشر مطرح گردیده است.

اندیشمندان نسبیت فرهنگی، با عدم باور به حقوق مطلق انسانی بر این اعتقادند که برای قضاوت باید به جامعه و اجتماعی که اشخاص در آن رشد و نمو پیدا کرده‌اند، توجه لازم را مبذول داشت چونکه به خاطر تکثر فرهنگی و تنوع در آن و برابری همه فرهنگ‌ها، حقیقت را در چارچوب زمان و مکان می‌سنجند نه به صورت مطلق آن. نهایتاً نسبیت فرهنگی واحدهای سنجش حقوق بشری را به کلی تغییر داده و طرحی نویی را به زعم خود در می‌اندازد.

موکداً نسبیت در اخلاق که به عنوان پایه‌های نسبیت فرهنگی شناخته می‌شود اول بار از نطق پروتاگوراس<sup>۲۳</sup> نشئت گرفته است که بیان داشته «انسان محک همه چیزهاست» شروع شد که تا اواخر قرن هجدهم همچون ستاره کورسویی در آسمان فلسفه بود، اما وقتی یوهان گوتفرد فون هردر<sup>۲۴</sup> با مطرح کردن روحیه مردمی و رد ارزش‌های مطلق و جهانی گفت که هر ملتی یک راه اختصاصی و انحصاری دارد، نظریه نسبیت فرهنگی جان تازه‌ای را گرفت.

با شیوع تب استعمارگری در بین کشورهای صنعتی در قرن نوزدهم، مردم

<sup>۲۱</sup> Anthropological

<sup>۲۲</sup> Sociological

<sup>۲۳</sup> Protagoras

<sup>۲۴</sup> Johan Gottfried Von Herder

شناسان کشورهای اخیر الذکر با نظر به روحیه برتری جویانه‌ی غربی‌ها، فرهنگ‌های کشورهای عقب افتاده و مستعمره وحشی و دون پایه انگاشته می‌شد. ولی بعد از جنگ جهانی دوم نسبت فرهنگی به عنوان مقوله‌ای ضد استعماری مطرح گردید. از پیشقراولان این نظریه آمیخته با تاریخ و ناسیونالیسم می‌توان به کلود لوی اشتراوس<sup>۲۵</sup>، که در جهت ارزشمند جلوه دانستن فرهنگ‌های کشورهای مستعمره، تلاش وافر کرد اشاره نمود. بدیهی است که نیک‌خواهی اشتراوس و پیروان وی برای رسیدن به استقلال از استعمارگری شایسته تقدیر بسیار است ولی اگر با شاخ و برگ دادن مردم شناسان و جامعه شناسان با دادن جایگاه اخلاقی و معنوی بدان، برای عدول از ارزش‌های حقوق بشری با یکسان شمردن ارزش همه فرهنگ‌ها نیازمند بحث فراوان است.

دولتهای جدید که به صورت پی در پی از استعمار رهایی می‌یافتند، به خصوص بعد از دهه ۶۰ که صدای مستقل آنها در سازمان ملل نیز شنیده می‌شد) این برخورد با پایه‌های نسبت گرای مقبول و خوشایند آنها بود. چراکه به آنها اجازه می‌داد تا به این تفاوت، تفاخر نیز بورزند.

نسبت گراها به نوعی از شرطی شدن فرهنگ قائل هستند که مجموعه‌ای از آرمان‌ها و ایده‌آلهایی را مطرح می‌کند که انواع گروههای فرهنگی در آن مشترک است (و صد البته ممکن است که ایده‌آلهای مدنظر حقوق بشر را نیز در بر گیرد) ولی این ایده‌آل‌ها شامل انتخاب‌های فردی نمی‌گردد. همانگونه که به کرات در بالا نیز بدان اشاره رفت، نمی‌توان از نسبت فرهنگی به سادگی گذشت، علی‌هذا در جهان کنونی و وجود انواع مستبدین و حاکمان ظالم، نسبت گرای فرهنگی را به عنوان بهانه دست خویش قرار داده تا با چنگ زدن بدان برای توجیه محدودیت‌های وارد آورده بر آزادی، مجازاتهای سختگیرانه و قتل نفس، شکنجه و تعقیب گروهی و غیره دست به کار گردند. در واقع برخی اوقات اینگونه به نظر می‌رسد که نگرش نسبت گرای فرهنگی هدیه و تحفه‌ای است که از طرف نسبت گراهای فرهنگی

<sup>۲۵</sup> Claude Levi Strauss

به بنیان استبداد داده شده تا آنها با توجیه اینکه فرهنگ پذیرنده کشور متبوع خویش به ایشان اجازه داده تا برخلاف اصول مطلق حقوق بشری اقدام نمایند. حتی افراتیون نسبت گرا نیز دست کم می‌پذیرند که برخی ارزش‌های حقوق بشری مطلق‌اند، همچو رهایی از شکنجه، بازداشت خود سرانه، بردگی، محکومیت مجازات‌های سنگدلانه و ... و به هیچ عنوان نمی‌توان از اصولی که نمونه‌های آن در بالا رفت تحت عنوان نسبت فرهنگی از آنها عدول کرد و آنها را به وادی فراموشی سپرد، از طرف دیگر آیا حقیقتاً همه فرهنگ‌ها با هم برابرند؟ برخی فرهنگ‌ها مروج ارزش‌های درست و ولی برخی دیگر انواع خشونت را هم در واقعیت و هم در اذهان متبادر ساخته‌اند، و نمونه‌های پرواضحی را در صحنه تاریخ از جهل، خشونت، سنگدلی و... از خود به یادگار گزاردند، مانند آنچه که در آفریقا و غرب آسیا گذشته است. در واقع ما با یکسان شمردن همه فرهنگ‌ها ظلم بزرگی را در حق فرهنگ و تمدن‌های بزرگ کرده‌ایم.

نکته دوم آنکه آن چیزی که نسبت‌گرایان فرهنگی، از نسبت فرهنگی متصورند جای انتقاد بسیاری را دارد، چونکه فرهنگ ایستا نبوده و در گذر تاریخ همواره تغییر یافته است از اینرو این گونه نگاه از دید مقدس مآبانه نسبت به فرهنگ (لا بتغییر بودن فرهنگ) خطای دید خود آنهاست. ما براحتم شاهد این امر هستیم که با رشد و ترویج ایده‌های حقوق بشری به تلطیف در اجرای قواعد خشونت آمیز فرهنگ‌های بومی، تاثیرات شگرفی گزاردده است. خود مردم شناسان نیز بر پویا اعمال مستبدانه و زورگویانه حکام کشورهای مختلف و توجیه کردن آن در سایه نسبت فرهنگی از حقیقت‌های زننده حقوق بشری می‌باشد، از طرف دیگر همین توجیه توسط استبدادگران ناشی از توجه و سوگیری حاکمین به مسائل فوق را گردیده است که دیگر نمی‌توانند بر اقتدار خود در قالب مرزهای وستفالی پافشارند و از حاکمیت مطلق خویش سخن برانند، چرا که باید همواره نیم‌نگاهی نیز به سایر کنشگران بین‌المللی نیز داشته باشند.

درک و شناخت درست و عقلانی محور از هر نظریه‌ای باعث می‌گردد تا تعهد

به اجرای آن افزایش یافته و این مصداق در قالب نظریه حقوق بشر نیز صادق است و جامعه را به مفاهیم مشترکی رهنمون ساخته تا فراتر از تعصبات جزمی و مرامی بافتار لازم برای گفتگو را فراهم ساخته است. اما در نهایت این طور به نظر میرسد که راه کار تفوق بر نسبیتهای فرهنگی همانا فرهنگ واحد بشری است که ریشه در فطرت انسان دارد.

## ۲-۵) صلح و ایثار در تعالیم اسلامی و تاثیر آن بر انسانی شدن حقوق

### بین الملل

در باب اصالت جنگ یا صلح در اسلام مباحث زیادی تاکنون مطرح شده است و در افکار عمومی بسیاری از غیرمسلمانان و حتی برخی از مسلمانان نیز شاید چنین اندیشه‌ای در باب دین اسلام به عنوان دین جنگ و شمشیر وجود داشته باشد. اساس این تلقی شاید از دو چیز برخاسته است؛ یکی تفسیرهای سنتی اهل سنت از اسلام که در سایه گسترش تاریخی خلافت و جنگ‌های گسترش طلبانه خلفا زایش و توسعه یافته است؛ و دیگری آشنایی و فهم غرب از اسلام از زاویه اسلام کلاسیک سنی که رادیکالیسم معاصر اهل سنت نیز آن را تقویت کرده است. در نتیجه، دو چیز مورد غفلت قرار گرفته و فراموش شده است؛ (۱) تفسیرهای جدید از اسلام سنی که برداشتی مبتنی بر اصالت صلح از اسلام دارند؛ (۲) ناشنیده ماندن صدای اسلام شیعی که با تکیه بر نظریه غیبت، به طور اصولی بر وجه دفاعی جامعه اسلامی در دوره غیبت استوار است.

آیاتی که اصالت را به صلح داده و جنگ را مشروط به فتنه ناشی از تهاجم کفار می‌دانند بسیاریاند و سیاق آنها به گونه‌ای است که مفسرین معاصر اعم از شیعه و سنی را به ماهیت دفاعی آیات جهاد در قرآن سوق داده است. در آیه ۶۰ انفال آمده است " وَ أَعِدُوا لَهُمْ مَا اسْتَطَعْتُمْ مِنْ قُوَّةٍ وَ مِنْ رِبَاطِ الْخَيْلِ تُرْهَبُونَ بِهِ عَدُوَّ اللَّهِ وَ عَدُوَّكُمْ" این آیه البته آمادگی دفاعی را امر واجب تلقی نموده و مهاجمان را یکباره دشمن خدا و شما معرفی می‌کند. سپس، در آیه بعدی بلافاصله به اصالت صلح تأکید شده و آمده است؛ «و هرگاه به صلح و سلامت روی آوردند شما نیز

بدان پایبند باشید و به خدا توکل کنید که او شنوا و دانا است در روایات اسلامی، آن گونه که در اخبار شیعه آمده است، آشکارا بر صلح به مثابه اصل اولیه تأکید کرده است. امام علی (ع) تأکید می کند که «م سلامت [صلح] را مادام که موجب وهن در اسلام نباشد، به رستگاری نزدیک تر و سودمندتر از جنگ یافتم. همو در دستور العملی به مالک اشتر می فرماید؛

"صلحی را که خداوند تو و دشمنت را بدان فراخوانده است و رضای خدا در آن است، از خود دور مکن. زیرا در صلح [فواید مهمی چون؛] حفظ قوای مسلح تو، آسایش فکر و فراغ بال تو، و امنیت سرزمینات نهفته است. و لکن همواره از دشمنت بعد از صلح غفلت مکن. زیرا دشمن گاهی نزدیکت می شود تا تو را غافلگیر نماید. پس بی نهایت محتاط باش و در عین پایبندی به صلح [از حسن ظن و خوشبینی بپهوده در این باره اجتناب کن]"<sup>۲۶</sup> رجوع به دین اسلام که طبق آیات قرآن برآمده از فطرت پاک بشری است نوید بخش صلح و نوع دوستی و ایثار و از خود گذشتگی است از این روی به نظر میرسد حقوق بشر غربی در تبیین چرایی و هدف حق حیات عاجز و ناتوان مانده است فقر تئوریک سبب شده تا به حقوق بشر غربی به این سؤال نتوانند پاسخ دهند که انسان ها چرا باید از حق حیات خود برای دیگران بگذرند و ایثار کنند.

### نتیجه گیری:

از دید اسلام حیات حق ذاتی به این معنا نیست که بشر با خود و از خود داشته باشد و اسلام می‌فرماید این خداوند است که بشر را خلق کرده است و آیات خلقت حیات را موهبت الهی می‌داند و قداستش هم از اتصال به این منبع به دست می‌آید همان طور که در قرآن در آیات متعدد بیان شده است. هدف حیات تکامل و معرفت انسان و رسیدن به جایگاه شایسته در منظومه خلقت است و حیات بی‌هدف و بی‌غرض و تنها بهره‌مندی از تمتعات زودگذر نیست و همین اختلاف باعث ایجاد احکام و آثار متفاوت میان حقوق بشر اسلامی و غربی شده است. حق بشر غربی حداکثر می‌تواند لزوم حمایت دولت از حق حیات را توجیه کند؛ لذا فرهنگ غرب از تقبیح خودکشی عاجز است و حتی جواز مرگ داوطلبانه را می‌دهد ولی در اسلام خود فرد مجاز به تعرض به عطیه الهی یعنی حق حیات نیست؛ زیرا قرآن خودکشی را تحریم کرد است. حقوق بشر غربی عاجز از توجیه ایثار است، چه دلیل وجود دارد که من حیات خود را فدای دیگری کنم، ولی در اسلام ایثار موجب طیبه شدن حیات انسان است؛ حقوق بشر غربی انسان را خودخواه و بی‌رحم بار می‌آورد ولی اسلام آن را نمی‌پذیرد. تعرض به حق حیات فرد در حقوق بشر غربی تجاوز به حق یک فرد است ولی در اسلام این مسئله مساوی نادیده گرفتن حقوق همه انسان‌هاست به همین دلیل جواز سقط در غرب جایز است در حالی که اسلام به شدت آن را محکوم و ممنوع کرده است. از جمله مهمترین تفاوت ما با حقوق بشر غربی این است که آنان از تعمیم تفوریک حق حیات برای سایر موجودات عالم عاجز هستند و نمی‌تواند حق حیات برای حیوانات و سایر موجودات قایل شوند و اگر گاهی هم از آن سخن می‌گویند از باب تداوم حق حیات خودشان است نه حق حیات ذاتی موجودات و همین مسئله در مورد حقوق محیط زیست نیز وجود دارد. با این حال به نظر میرسد فرآیند فطری شدن حقوق بشر، عامل تغییر و تعدیل ساختارهای اصلی دولت مدرن است و به بیان روش‌نتر، فرآیند مورد نظر با رقیق‌تر و نفوذ پذیر کردن مرزهای ملی، توان قابلیت نهاد دولت را کاهش داده،

شکل و ساختار آن را دگرگون و استقلال آن را مخدوش می‌کند و از اقتدار و مشروعیتش می‌کاهد و این امر در صورتی شدت بیشتری می‌یابد که دولت‌های حاکم به الزامات فطری حقوق بشری پایبند نباشند. از سوی دیگر، فطری شدن، جهان شمولیها را در پی دارد و همزمان سبب می‌شود باورهای جهانشمول تحت تأثیر قرار گیرند و این موضوع به طور مستقیم به مسئله حقوق بشر ارتباط می‌یابد؛ زیرا امروزه حقوق بشر از مسائلی است که هم داعیه جهانی دارد و هم از آموزه‌های محلی و منطقی‌های تأثیر می‌پذیرد. به نظر می‌رسد هر چند دولت‌ها به بهانه‌ی مسایل حاکمیتی سعی در تقلیل حقوق بشر دارند و همچنین اقتضائات جهان امروز انسانی شدن حقوق بین الملل را تاب نمی‌آورد ولی در مجموع، بازگشت به فطرت بشری، فعالیت در زمینه حقوق بشر را تقویت می‌کند. اگر قرار باشد حقوق بشر به عنوان پاسخی به تحولات نوپیدای جهانی در نظر گرفته شود باید همواره مورد بازاندیشی قرار گیرد و از نو ساخته شود. اگر قرار است همه حقوق انسانی مورد حمایت قرار گیرد، با همین چالشها با ارزشهای مصرح در قوانین بین‌المللی حقوق بشر مقابله شود. از سوی دیگر، مسئله حقوق بشر ارتباط تنگاتنگی با مفهوم دموکراسی دارد که مفهوم سنتی حاکمیت را به شدت تحت تأثیر قرار داده است؛ در حقیقت نخستین ضربه به حاکمیت ملی و بعد خارجی آن (استقلال) از ناحیه مدافعان حقوق بشر انجام گرفت، تحت تأثیر نظریه‌های جدید حمایت از حقوق بشر است؛ چرا که اصل عدم مداخله در روابط دولتها با شهروندان زیر پا گذاشته شده است و حقوق بشر در سایه جهانی شدن، گسترش دامنه ارتباطات و اطلاعات و کمرنگ شدن حاکمیت و مرزهای ملی، ویژگی داخلی خود را از دست داده و جنبه بین‌المللی یافته است. به سخن دیگر، نقض شدید حقوق بشر در مواردی با واکنش جامعه جهانی و نهادهای بین‌المللی در قالب مداخله بشر دوستانه روبه رو می‌شود. هرچند درباره مشروعیت کاربرد زور برای پایان دادن به نقض شدید حقوق بشر، هنوز ابهاماتی وجود دارد. اما در نهایت در خصوص همپوشانی یا تعارض بین حقوق بشر و حاکمیت ملی باید اظهار داشت که هرچند میان مبانی حقوق بشر و

حاکمیت ملی دولتها در برخی از زمینه‌ها برای نمونه، الزام به تصویب قوانین داخلی مطابق با قوانین بین‌المللی ابزارهای حمایتی بین‌المللی و منطقه‌ای از حقوق بشر (سازوکارهای حمایتی) و پیگیری قضایی در خصوص نقض کنندگان حقوق بشر هم از طریق یک دادگاه کیفری بین‌المللی و هم از طریق دادگاه داخلی دارای صلاحیت جهانی و... تعارض وجود دارد. و یا حتی برخی از مجازات بین‌المللی بازدارنده؛ مثل مداخله انسانی یا دخالت‌های بشر دوستانه و تحریمهای اقتصادی و تسلیحاتی، خصوصاً از سوی شورای امنیت می‌تواند باعث نقض حاکمیت ملی یا حداقل بهانه‌ای برای نقض حاکمیت ملی باشد؛ ولی پذیرش اصول حاکمیت دولتها و حمایت بین‌المللی از حقوق بشر منافاتی با هم ندارند، تعارض وقتی بروز میکند که دولتها به بهانه‌های مختلف از مسیر اصلی وظایف حاکمیت که تأمین حقوق و آزادی‌های عمومی، است خارج شوند و با حقوق طبیعی انسانها فاصله بگیرند حال آنکه نهاد دولت نقش اصلی را در گسترش و اجرای قواعد حقوق بشر در کنار نهادهای دیگر بین‌المللی و غیر بین‌المللی بر عهده دارند و اعمال مکانیسم‌های حمایتی. نظارتی از حقوق بشر در صورتی که به گونه‌ای غیر ابزاری و به صورت دموکراتیک و انسانی استفاده شود نه تنها تعارضی با حاکمیت دولتها ندارد؛ بلکه به نفع آن نیز عمل می‌کند؛ زیرا حاکمیت واقعی در حقیقت اعمال اقتدار عالی دولت در جهت مصالح و منافع مردم است و بدیهی است که آن می‌تواند تأمین‌کننده اهداف رژیم حقوق بشری و در عین حال مصالح ملی دولتها را حاکم در عصر جهانی شدن باشد.



### منابع و مأخذ

- ممتاز، جمشید و رنجبریان، امیرحسین. حقوق بین الملل بشر دوستانه، مشخصات مسلحانه داخلی، تهران: میزان، ۱۳۸۴.
- میرزایی ینگجه، سعید. تحول مفهوم حاکمیت در سازمان ملل متحد، تهران: وزارت امور خارجه ۱۳۷۳.
- راجرز، آنتونی؛ مالرب، پل. قواعد کاربردی حقوق مشخصات مسلحانه، برگردان: کمیته ملی حقوق بشر دوستانه، تهران: امیرکبیر، ۱۳۸۲
- آندره گاتوی و ناتالینو رونزیتی (ویرایشگران)، جنگ ایران و عراق (۱۹۸۸-۱۹۸۰) و حقوق جنگ دریایی، ترجمه حمیدرضا ملک محمدی نوری و دیگران، تهران: دفتر مطالعات سیاسی و بین‌المللی، ۱۳۷۴.
- داوود، فیروزی، "مفهوم جنگ در تعالیم شیعی"، سیاست بهار ۱۳۸۷ - شماره ۵.
- ICTY, Prosecutor v. **Dario Kordic**, Case No. IT-95-14/2-T, Judgment. ۲۰۰۱
- Morgenthau, H.J. **In Defense of National Interest**, New York, Alfred A. Knopf. 1951
- Summaries of Judgments, Advisory Opinions and Orders of the International Court of Justice, **Legality Of The Threat Or Use Of Nuclear Weapons** (1996)
- International Law Commission, Draft Articles on **Responsibility for Internationally Wrongful Acts**, Adopted by the ILC at its Fifty- Third Session, 2001
- **Military and Paramilitary Activities in and Against Nicaragua** (Nicaragua v. United States), I.C.J Reports, 1986
- **Gabcikovo-Nagymaros Project** (Hungary/Slovakia), I.C.J. Reports 1997, p. 7.

## **humanization of international law in light of the concept of peace and self-sacrifice**

**Abasgholi ASGARIAN**  
**Rasoul REZAEI ADERIANI**

### **Abstract**

Globalization and its multidimensional aspects, an increase in the number of governments and international organizations, development of the communications, the shrinking world and the tendency towards causing humans' lives to be in danger as well as its environment to be endangered are considered the characteristics of the modern society. The International Humanitarian Law and Human Rights, as a reflection of the realities existing in international community which shares common features with domestic law recently, in alignment with the tendency to convergence and sharing of common fate in the end, have obliged the governments in a steady way to undertake responsibilities and they are moving towards realization of the interests of all humans and governments rather than the governments themselves exclusively. Given that human rights have attracted attentions in the world in recent times, some governments turned a blind eye to human rights due to their conflict with the sovereignty, and consequently the government, as the entity supporting social rights, assumes it is necessary to create boundaries for human rights and restrain them, and human rights would prioritize humankind in its way to maintain human's inherent dignity. An attempt to find or create a balanced point between implementation of human rights and maintenance of political-national elements has been the source of a lot of political tensions within the governments. The research aims to answer the following question: Is the international governance of human rights in conflict with the sovereignty of states or not? And in actuality, what challenges will "humanization of

international law” face in light of the concept of sovereignty of states? Can a return to human’s inherent tendencies such as peace and self-sacrifice make a revolution in the sovereignty of states

**Keywords:** humanization of international law, sovereignty of states, human’s inherent tendencies, peace and self-sacrifice